

بہارِ خندا

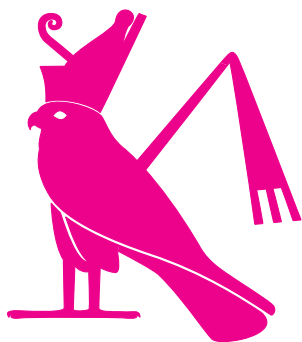
جویندگان مقبرہ ۵

یاد شاہی نہا پی

ہوی  
Hoops



بویندگان مقبره ۵



مایکل نور تراپ  
مترجم: فریبا چاوشی

سرشناسه: نورتراب، مایکل  
Northrop, Michael  
عنوان و نام پدیدآور: پادشاهی نهایی / مایکل نورتراب؛ مترجم فریبا چاوشی؛ ویراستار نسرين نوش‌امینی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۴۵ ص.  
فروست: جویندگان مقبره: ۵.  
شابک: دوره ۴-۲۴-۸۶۵۵-۹۹-۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۹-۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۹-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: 2016. The final kingdom.  
موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) - قرن ۲۱ م.  
موضوع: Children's stories. American - 21th century  
شناسه افزوده: چاوشی، فریبا، ۱۳۶۷ - مترجم  
شناسه افزوده: امینی، نسرين نوش، ۱۳۶۰ - ویراستار  
رده بندی کنگره: P52۳۶۲۳/۴ب ۱۳۹۶  
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۱۰۱۱۸



## جویندگان مقبره



## پادشاهی نهایی

نویسنده: مایکل نورتراب

مترجم: فریبا چاوشی

ویراستار: نسرين نوش امینی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: تومان

شابک دوره: ۴-۲۴-۸۶۵۵-۹۹-۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۹-۲

شابک: ۲-۹۹-۸۶۵۵-۹۷۸-۶۰۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopa.ir www.hoopa.ir

• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

• هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

TOMBQUEST Book 5: THE FINAL KINGDOM  
Copyright © 2016 by Scholastic Inc. All rights reserved. Published by arrangement with Scholastic Inc., 557 Broadway, New York, NY 10012, USA.  
TOMBQUEST and associated logos are trademarks and/or registered trademarks of Scholastic Inc.  
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Scholastic) خریداری کرده است. انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

برای فواندگان:

تقدیم به همه ی بویندگان معشر مقبره که  
من را در پیپو و تاب (و تعقیب و تله و طلسم)  
این ماجرای حماسی دنبال کردند. این جلد تمام  
و کمال برای شماست.

م.ن

ترجمه ی این مجموعه را به  
«نسرین نوش امینی» تقدیم می‌کنم،  
طلسمی که سالها پیش زمزمه کرد  
دروازه‌های باز کرد از جهان ساکت من به دنیای  
هیجان انگیز کلام.

ف.چ

## پیش‌درآمد

مومیایی‌سازی شغلی باستانی و وحشتناک است، ولی کسب‌وکارِ مرگ دوباره رونق گرفته بود. روی میزهای سنگی کوتاه در اعماق ماسه‌های پیرِ سرزمینِ مصر جسدهایی قرار داشت که فقط با سوسوی مشعل‌ها روشن بود.

یک‌دوجین دستیارِ کاهن باردای باستانی ابزارهایشان را با نگرانی کنار هم چیدند. جواهرات و مهره‌های شیشه‌ای گردن‌بند‌های ضخیمشان می‌درخشید و سفیدی خالص دامن کتانی سبکشان چشم را می‌زد. با جسدی که روی سکوی بلندتر بود، کارشان را شروع کردند. زیرا بر خلاف انسان‌ها که مثل هم آفریده می‌شوند، مومیایی‌ها همانند نیستند. این جسد از بقیه بلندتر بود، شانه‌هایش پهن‌تر، پوستش به رنگ ماسه‌ی خیس، بینی‌اش عقابی و با وجود استخوان‌بندی قوی و زاویه‌دار صورتش حتی پس از مرگ هم مصمم به نظر می‌رسید.

کاهن‌یاران دستمال‌هایشان را در یک سطل آب یخ فرو بردند، چلانند و با شستن جسد کار را شروع کردند. وقتی دستمال‌ها

مصری داد. نقاب از جنس طلای خالص بود، غیر از منقار تیز و درنده‌ی شکارچی حيله‌گر که از آهن بود.

کاهن‌یاران تمام مراحل کار شومشان را با وسواس و دقتی علمی تکرار کردند و جسدها یکی پس از دیگری به مومیایی تبدیل شدند. وقتی خون آلود و از نفس افتاده، تقریباً کارشان را روی جسد پنجم تمام کردند، صدای هم‌سرایی چند نفر در تالار پشت سرشان پیچید. پشت بزرگ‌ترین مشعل‌ها، یک گروه سه‌نفره از کاهنان سازمان ایستاده بودند و وردهایی را زمزمه می‌کردند که هزاران سال شنیده نشده بود.

آن‌ها طلسم‌های گمشده‌ی کتاب مُردگان مصری را می‌خواندند، جادویی افسانه‌ای با قدرتی تصورناپذیر. کاهنان خط آخر را با حرارت و قدرت تمام به پایان رساندند و بعد با سکوتی ناگهانی ایستادند، با چشم‌هایی دریده و در چنگال قدرتی فرازمینی که در میانشان موج می‌زد. کاهنان به دقت تماشا کردند. کاهن‌یاران حتی جرأت نمی‌کردند پلک بزنند.

آیا موفق شده بودند؟

آیا طلسم‌های گمشده، مأموریت تاریکشان را به سرانجام رسانده بودند؟

این‌ها سؤالاتی بیهوده نبودند. نه یک روز، بلکه پای سال‌ها کار و زحمت در میان بود. اجسادى که روی تخته‌سنگ‌ها دراز کشیده بودند، زندگی‌شان را فدای این مأموریت کرده بودند. به همین خاطر مُرده بودند. اما به هیچ‌وجه قصد نداشتند مدت زیادی مُرده

را زمین گذاشتند و تیغ‌هایشان را برداشتند، دست‌هایشان کمی می‌لرزید. موقع ایجاد اولین بریدگی‌ها دستپاچه و عصبی بودند: همه چیز باید بی‌عیب و نقص پیش می‌رفت. خون را از جسد مرد خارج کردند و توی سطل‌ها ریختند.

وقتی این کار تمام شد، اعضای درونی بدن را با احتیاط یکی‌یکی بیرون آوردند. فقط ماهرترین دست‌ها کار بریدن را انجام می‌دادند. بقیه مشغول قراردادن اعضای گلچین‌شده در کوزه‌های کانوپی مقدس بودند تا برای سفر به جهان پس از مرگ آماده باشد. فقط قلب مرد در جسدش باقی می‌ماند: حیاتی‌ترین عضو بدن، خانه‌ی روح.

آخرین درپوش کوزه با صدای تِلَقی سر جایش قرار گرفت. کاهن‌یاران دست‌هایشان را توی سطل آب شستند و بعد نمک قلیایی را روی جسد مالیدند تا خشک و ماندگار شود. جسد توخالی را با مقدار بیشتری نمک پوشاندند و جمجمه را با کتان درزگیری کردند. حالا دیگر قطره‌های عرق روی پیشانی و سینه‌ی برهنه‌ی کاهن‌یاران می‌درخشید. جسد را با لایه‌ی ضخیم و چسبناکی از صمغ پوشاندند و مَهروموم کردند. بعد شانه‌هایش را گرفتند و از روی سنگ بلند کردند (بالاتنه‌ی درشتش که از نمک انباشته شده بود، حالا دیگر چندان سنگین نبود) و نوارهای کتانی تر و تازه دور جسد پیچیدند.

سرانجام نقابی سنگین را روی سر مرد گذاشتند و خطوط تیز و خشن صورت مرد جایش را به چهره‌ی نامهربان یک کرکس

باقی بمانند. همان‌طور که قصد نداشتند در این پیکر شکننده‌ی انسانی بمانند. پیکرهای دیگری در جهان پس از مرگ انتظارشان را می‌کشیدند ... البته اگر به آنجا می‌رسیدند.

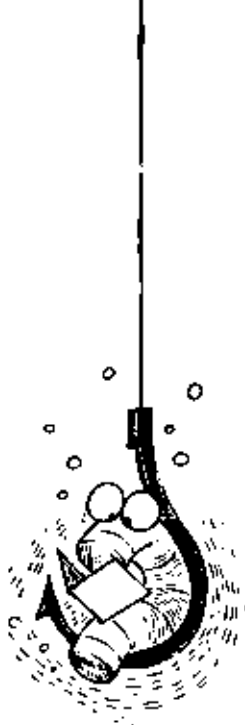
## بهبانی تاریک پشت دیوار

الکس<sup>۱</sup> صدا زد: «رن!<sup>۲</sup>» و بعد آهسته‌تر گفت: «رن!»  
 نخیر! هیچ جوابی نیامد. درست مثل دفعه‌ی قبل ... و صدها دفعه‌ی قبلش. کاملاً معلوم بود این‌پایین هیچ‌کس صدایش را نمی‌شنود. یا حداقل کسی که حوصله‌ی جواب‌دادن داشته باشد. از دریچه‌ی مربعی کوچک توی در نگاه دیگری به بیرون انداخت و بعد دست‌هایش را از بین میله‌های کثیف دریچه به بیرون دراز کرد و بعد دوباره به سلول تنگ و تاریکش برگرداند.  
 روی تخت‌خواب سفری‌اش نشست، تنها وسیله‌ی سلولش، مگر اینکه سطلی را که نقش توالی را بازی می‌کرد و چراغ کوچکی را که نور ضعیف زردی روی زمین سخت ماسه‌سنگی سلول می‌انداخت، اسباب‌وآئاثیه به حساب بیاوریم. پرتوی نور قوی‌تری از سالن به داخل می‌تابید که بعد از برخورد به میله‌های روی در به سه قسمت مساوی تقسیم می‌شد. الکس حشره‌ای را تماشا کرد که اندازه‌ی

1. Alex

2. Ren

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است  
که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»  
بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب»  
رایبندرانات تاگور



هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر .....



اینستاگرام هوپا

houpaa\_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

[www.hoopaa.ir](http://www.hoopaa.ir)



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/hoopaclub>

